

عاملان قتل

در عسلویه

دستگیر شدند

دو نفر که فردی را با شلیک گلوله به قتل رسانده بودند بازداشت شدند.

به گزارش خبرگزاری مهر، سرهنگ حسین خواجه، فرمانده انتظامی شهرستان عسلویه گفت: بعد از ظهر سوم شهریورماه، گزارش تیراندازی منجر به فوت به مرکز ۱۱۰ اعلام شد. معلوم شد جوانی ۳۳ ساله پشت فرمان خودرو، بر اثر اصابت گلوله جان باخته. باتلاش بی‌وقفه کارآگاهان و همکاری پلیس آگاهی استان بوشهر، عاملان جنایت که هیچ رد و نشانی از آنها در دست نبود شناسایی شدند. متهمان بازداشت و یک قبضه سلاح گرم در این رابطه کشف شد.

قلب باران رابه زندگی سپردیم

مادر، عکس باران کوچولو را در آغوش گرفته است؛ عکسی که دور تا دورش پر از گل، پروانه و قلب‌های رنگارنگ است. نگاهش به تصویر دخترش گره خورده و از روزی می‌گوید که زندگی باران برای همیشه تغییر کرد.

«یهمن سال ۱۴۰۲ بود که باران در استخری در سریع غرق شد. آن زمان غریق نجات حضور نداشت و حدود چهار دقیقه بعد او را از آب بیرون کشیدند. پنج روز در بیمارستانی در دبیل بستری بود تااین‌که مرگ مغزی‌اش تأیید شد. بعد او را به بیمارستانی در تهران منتقل کردیم.» مادر می‌گوید در آن روزهای سخت، بسیاری از اطرفیان از روی احساس با اهدای عضو مخالف بودند؛ حتی حرف‌هایی درباره فروش اعضای بدن مطرح می‌کردند اما او می‌دانست این حرف‌ها واقعیت ندارد. شاید آشنایی نزدیک خانواده با معنای اهدای عضو هم در این تصمیم بی‌تأثیر نبود؛ چراکه یکی از برادرزاده‌هایش سال‌ها پیش گیرنده قلب بوده و حالا یک پیانیست حرفه‌ای در کشور است.

او و همسرش در نهایت تصمیمی گرفتند که اگرچه در اوج داغ از دست دادن دخترشان بسیار سخت بود اما می‌توانست زندگی چند انسان دیگر را نجات دهد.

مادر می‌گوید: «با شوهرم تصمیم گرفتیم که اعضای بدن باران را اهداکنیم تا قلب او به تیش ادامه دهد.» حالا عکس باران در آغوش مادر است و قلبی که روزی در سینه او می‌تپید، جایی دیگر به زندگی ادامه می‌دهد؛ درست همان طور که پدر و مادرش تصمیم گرفتند.



چند ملیکا دارم

ملیکا یوسفی یکی دیگر از اهداکنندگان عضو است که در زمان اهدای عضو فقط ۲۳ سالش بود. مادر او، راضیه امیری به این مراسم دعوت شده و عکس دخترش را در دست دارد.

دختری زیبا با لباسی سفید برتن که روی آن کلمه «قهرمان زندگی» نقش بسته. آن‌طور که مادر ملیکا توضیح می‌دهد، او پیش از این‌که مرگ مغزی شود، کارت اهدای عضو را گرفته بود. مادر می‌گوید ملیکا آرزوهای زیادی داشت اما توانست به هیچ‌کدام از آنها برسد.

البته چون کارت اهدای عضو داشت، این تنها کاری بود که می‌توانستیم انجام دهیم تا دخترم به آرزویش و در واقع نیت خیری که در ذهن داشت، برسد؛ «از صمیم قلب خوشحالم که اعضای بدن ملیکا اهدا شد و امیدوارم در دنیای باقی به بهترین‌ها دست پیدا کند. من حالا یک ملیکا ندارم بلکه چند ملیکا دارم.»



نهال کوچکی که زود به ثمر رسید

در بین مهمانان، مادر جوان دیگری هم حضور دارد که قاب عکس نهال کوچکش را در دست دارد و مدام اشک می‌ریزد. مادر چه آرزوهایی برای فرزندش داشت. بزرگ شدنش، مدرسه رفتن، تحصیل در دانشگاه، ازدواج، صاحب فرزند شدن، شاغل شدن و خیلی آرزوهای دیگر که فرصت نشد آنها را عملی کند. نزدیک سالگرد فوت دخترکش نهال است که مادر به این مراسم دعوت شد.

مادر جوان همان طور که اشک می‌ریزد، در مورد علت مرگ دختر کوچکش می‌گوید: «دخترم شهریور پارسال به دلیل داشتن لوزه جراحی شد اما پس از گذشت پنج روز، خونریزی کرد. اواخر شهریور پارسال با دکتر تماس گرفتم که گفت سریع او را به مطب برسان. نهال را به مطب بردم و آنجا دکتر بدون این‌که دخترم را به بیمارستان ارجاع دهد، داخل مطب و بدون در اختیار داشتن امکانات بیمارستانی، سوندی را وارد بینی نهال کرد اما حال عمومی او بسیار وخیم شد. او را به بیمارستان و اورژانس رساندیم و ۴۰ دقیقه در آنجا بود.

با انجام اقدامات درمانی قلب نهال دوباره به تیش افتاد. او را این بار به بیمارستان امام علی (ع) در کرج ارجاع دادند اما اعلام شد که دخترم دچار مرگ مغزی شده است. با مرگ مغزی او تصمیم گرفتیم اعضای بدنش را اهدا کنیم.»

مادر توان صحبت کردن در مورد نهالش را از دست داده و آن را نیمه‌کاره رها می‌کند... چهره رنج‌دیده‌اش را پشت قاب عکس خندان دخترکش پنهان می‌کند و با صدایی بسیار آرام اما پر از درد ادامه می‌دهد: «نهال باید مهر پارسال به مدرسه می‌رفت، اما...»

کمی که آرام شد، دوباره گفت من خودم ۱۰ سال است که کارت اهدای عضو دارم و همیشه به همسرم می‌گویم پس از مرگم، اجازه نده هیچ عضوی از بدنم نصیب خاک شود، چون ارزش ندارد.

نجات گروگان

از دست

آدم‌رباها

سه نفر که فردی را ربوده بودند توسط پلیس شناسایی و دستگیر شدند. مأموران گشت پلیس راه آذربایجان شرقی در محور مواصلاتی ارومیه-تبریز هنگام پایش ترافیکی و گشت‌زنی بودند که متوجه وضعیت غیرعادی یک خودروی پژو پارس شدند. با رویت بیرون بودن دست یک انسان از محل چراغ خطر عقب خودرو، مأموران به سرنشینان این خودرو مشکوک شدند. پس از توقف خودرو و بازرسی از قسمت صندوق عقب، مأموران با پیکر نیمه‌جان مرد جوانی با لباس‌های پاره و آثار جراحت مواجه شدند که توسط مجرمان محبوس شده بود. با ورود سریع عوامل انتظامی و هماهنگی‌های لازم، خودروی همراه متهمان نیز توقیف و در مجموع سه نفر از عاملان گروگانگیری بازداشت شدند. فرد ربوده شده نیز به بیمارستان منتقل شد.



در این مراسم، از دبیر حوادث روزنامه جام‌جم به پاس سال‌ها فعالیت رسانه‌ای در حوزه اهدای عضو تقدیر شد؛ اما این تقدیر برای او معنای دیگری داشت.

این بار، خانواده‌ای از او تجلیل کردند که خود، دو بار طعم تلخ از دست دادن و شیرینی بخشیدن را چشیده بودند؛ پدر و پسر که با اهدای اعضای بدن‌شان، به چند بیمار فرصت دوباره زندگی دادند. دبیر حوادث جام‌جم پیش‌تر روایت این خانواده و تصمیم

سفرایندی اما ماندگار تازه‌عروس

فاطمه بختیاری، ۲۵ ساله هم یکی دیگر از اهداکنندگان عضو است. مادر او، لیلی بختیاری به این مراسم دعوت شده است. از او می‌خواهیم تا بگوید چرا اعضای بدن فاطمه اهدا شد: «فاطمه تازه شش ماه بود که ازدواج کرده و سپس باردار بود.

در دوران بارداری به مسافرت رفت وزمانی که برگشت، دست و پایش ورم کرده بود و درد زیادی تحمل می‌کرد. چندبار به دکتر مراجعه کردیم اما پزشکان فقط می‌گفتند نمک و حبوبات نخورد، بهتر می‌شود. رعایت کرد اما نه‌تنها بهتر نشد که حالش

بدتر هم شد.

بار آخر به یکی دیگر از بیمارستان‌های تهران مراجعه کردیم. اقدامات مختلف پزشکی انجام و در نهایت اعلام شد باید چنین به سرعت از بدنش خارج شود. در بیمارستان ناگهان فشار خونسش بالا رفت. او را به بیمارستان شریعتی انتقال دادند و ۱۵ روز هم آنجا بستری بود اما سطح هوشیارش مدام بالا و پایین می‌شد. روزهای آخر زندگی دخترم بود که پزشکان اعلام کردند دیگر هیچ امیدی به بازگشت مجدد او به زندگی نیست و مرگ مغزی او اعلام شد.

قبل از این اتفاق دخترم برای خودش، من، پدرش و برادرش کارت اهدای عضو دریافت کرده بود. زمانی که بحث اهدای عضو مطرح شد، بدون هیچ مقاومتی آن را پذیرفتم و اعضای بدن دخترم اهدا شد.»

یک خواب عجیب

این بار سراغ کسی می‌روم که نه اهداکننده عضو بلکه گیرنده بود. ورزشکاری که می‌خواست به مسابقات جهانی اعزام شود و مدال کسب کند اما سرنوشت برایش خواب دیگری دیده بود. در باشگاه مربی‌اش به جای ارائه تمرین‌های اصولی، مصرف مکمل را به او توصیه کرد.

مرد جوان هم که رویای موفقیت داشت، مکمل‌ها را مصرف کرد، غافل از این‌که کلیه‌هایش در حال از بین رفتن بودند. سرانجام پس از مدتی، مصرف مکمل‌ها تأثیر ناگوار خود را نشان داد؛ هر دو کلیه‌اش را از دست داد و نام او نیز به لیست بیماران دیالیزی اضافه شد.

جوان ورزشکار مدت‌ها دیالیزی می‌شد و درد می‌کشید تا این‌که با مرکز اهدای عضو در بیمارستان سینا آشنا شد و از آنها درخواست کمک کرد. در حالی که روزها و شب‌ها در ناشی از دیالیز دست و پنجه نرم می‌کرد، خواب عجیبی دید. در آن خواب دو مرد بزرگوار را دیده بود با مردی که چهره‌اش مدام تکثیر می‌شد. صبح که از خواب بیدار شد، با او تماس گرفتند و گفتند یک کلیه برای او پیدا شده است.

او می‌گوید: «خانواده اهداکننده عضو از استان مازندران بودند و کلیه به من پیوند زده شد. وقتی به خانه آنها رفتم، عکس اهداکننده روی دیوار بود و با دیدن آن به عکس خیره شدم. او همان کسی بود که در خواب دیده بودم و چهره‌اش روی بدن‌های مختلف بارها تکثیر شده بود. خبر و برکنی که از اهداکننده به من رسید به همین جا ختم نشد و نه‌تنها جان دوباره گرفتم بلکه در رشته شنا پیشرفت کرده و هم مربی شدم و هم مقام آوردم. سعی کردم در این مدت کارهای خیر انجام داده و با یک موسسه خیریه هم همکاری دارم تا بتوانم امانت داره خوبی باشم.»

دختر جوان دیگر که او هم گیرنده کلیه است، می‌گوید: «خانواده اهداکنندگان عضو تصمیم بزرگی می‌گیرند و با بخشش خود به بیماران زندگی می‌بخشند. بعد از این‌که من کلیه دریافت کردم با پیگیری پدرم، چهار نفر از اعضای خانواده‌ام هم کارت اهدای عضو گرفتند.»

ماfiای سرفت مسلحانه کشور پای چوبه‌دار



تعدادی از همدستان خود نقشه فرار سعید را طراحی کردند. براساس این نقشه، سعید با طرح یک بیماری صوری و با هماهنگی همدستانش برای مداوا به بیمارستان منتقل شد. ساعت ۱۰ صبح، حمید و یونس همراه همدستان خود با سلاح گرم به بیمارستان حمله کردند. آنها باتیراندازی و ایجاد رعب و وحشت، مأمور بدرقه را خلع سلاح کرده، سلاح وی را به سرفت بردند و سعید را فراری دادند. تصاویر این حمله مسلحانه در آن زمان به شکل گسترده‌ای در فضای مجازی منتشر شد و واکنش‌های زیادی داشت.

پس از این حادثه، دستگیری اعضای باند در دستور کار مراجع قضایی و انتظامی قرار گرفت و در نهایت، پس از اقدامات پیچیده اطلاعاتی و پلیسی، اعضای این باند در یک ویلا در منطقه کردان کرج شناسایی شدند. مأموران در جریان عملیات دستگیری با اعضای باند درگیر شدند و پس از درگیری مسلحانه، متهمان دستگیر شدند. فرار دادن همدستان تنها به سعید محدود نبود. یکی دیگر از اعضای این باند به نام رضا که از سارقان سابقه‌دار و حرفه‌ای در حوزه سرقت منزل بود و در بخش قابل توجهی از فعالیت‌های مجرمانه مشارکت داشت، توسط عوامل انتظامی در کرج دستگیر شد. برادران متهم پس از اطلاع از دستگیری او، هنگام بدرقه او با اجرای یک عملیات مسلحانه، مأموران بدرقه را خلع سلاح کرده و متهم را فراری دادند. متهم رضامدنی بعد در منطقه ملارد کرج شناسایی و دستگیر شد. در جریان دستگیری وی، مقادیر قابل توجهی طلا و جواهرات، اموال سرقتی و انواع سلاح گرم کشف شد. این متهم، در جریان تحقیقات به بیش از ۸۰ فقره سرقت، عمدتا در مناطق شمال و شمال غرب تهران، همراه با آنها اعتراف کرد و سرانجام با صدور حکم دادگاه به قطع ید محکوم شد. پس از سال‌ها فعالیت مجرمانه و در حالی که اعضای باند در نقاط مختلف کشور تحت تعقیب بودند، اقدامات پلیس برای دستگیری اعضای اصلی ادامه یافت.

سال ۱۴۰۲، حمید در خانه‌ای در پردیس بومهن شناسایی شد و با همکاری نیروهای ویژه نوپو دستگیر شد. در محل اخفای وی، یک قبضه کلاشینکف، دو قبضه کلت کمری، انواع مهمات و مقادیر قابل توجهی اموال سرقتی کشف شد. پس از دستگیری حمید، دیگر برادران او بار دیگر

حوادث

INCIDENT

پنجشنبه ۵ شهریور ۱۴۰۵ ■ شماره ۷۴۰۲

تلاش کردند زمینه فرار وی را فراهم کنند اما این تلاش ناکام ماند. در ادامه عملیات دستگیری اعضای باند، محل اختفای سعید در یکی از سونیت‌های برج‌های متل قوشناسایی شد. مأموران نوپو در یک عملیات غافلگیرانه برای دستگیری وی وارد عمل شدند. سعید هنگام دستگیری به سمت مأموران تیراندازی کرد که مأموران نیز در چارچوب قانون به تیراندازی وی پاسخ داده و او را زمینگیر و دستگیر کردند. سعید خود را «ماfiای سرفت مسلحانه کشور» معرفی و برای خود بادیگارد و محافظ شخصی استخدام کرده بود. پس از دستگیری حمید و سعید، یونس همچنان به فعالیت‌های مجرمانه خود ادامه می‌داد و تلاش می‌کرد زمینه فراری دادن برادرانش را فراهم کند. نامبرده در جریان یک عملیات پیچیده پلیسی در منطقه فردیس کرج شناسایی شد. یونس هنگام دستگیری با سلاح کمری به سمت مأموران تیراندازی کرد اما در جریان درگیری مسلحانه با پلیس به هلاکت رسید. در بررسی محل و منزل وی، مقادیر زیادی سلاح و مهمات و همچنین اموال مسروقه کشف شد. اعضای باند حتی پس از ارتکاب سرقت نیز برای فرار از تبعات قضایی اقدامات خود، به تهدید شاکیان متوسل می‌شدند. براساس اظهارات برخی شکات در جلسه دادرسی، متهمان با ارسال تصاویر مسلحانه خود به منازل شاکیان، آنها را تهدید می‌کردند تا از شکایت خود صرف‌نظر کنند و رضایت دهند. پس از دستگیری اعضای اصلی باند، روند رسیدگی قضایی به پرونده آغاز شد.

سعید و حمید به اتهام افساد فی الارض و محاربه و همچنین ارتکاب مجموعه‌ای از جرایم از جمله سرقت‌های مسلحانه گسترده، حمل و نگهداری سلاح گرم جنگی غیرمجاز و مهمات، تیراندازی به سمت مأموران و مردم و ایجاد رعب و وحشت، محاکمه شدند. براساس محتویات پرونده، اعضای باند در بیش از ۲۰۰ فقره سرقت مسلحانه گروهی در استان‌های تهران، البرز، مازندران، قم و اصفهان نقش داشتند. همچنین حمل و نگهداری سلاح‌های گرم جنگی از جمله کلاشینکف و کلت کمری و مهمات مربوط به آنها، تیراندازی به سمت مأموران و مردم در جریان سرقت‌ها و مجروح کردن سه نفر از مأموران از جمله موارد مطرح شده در پرونده بود. رسیدگی به این پرونده با بررسی مجموعه گسترده‌ای از مستندات انجام شد.

شکایت شاکیان خصوصی، گزارش‌های متعدد ضابطان، تصاویر دوربین‌های مدار بسته، فیلم‌ها و تصاویر منتشرشده از متهمان در فضای مجازی، تصاویر صحنه‌های سرقت، اظهارات و اقراریر متهمان در مراحل مختلف رسیدگی به پرونده، مواجهه حضوری، بازسازی صحنه‌های سرقت، نظریات پزشکی قانونی، نظریه اداره تشخیص هویت درباره سلاح‌ها و مهمات کشف شده و همچنین مستندات مربوط به نحوه دستگیری متهمان، از جمله ادله مورد بررسی دادگاه بود. بررسی این مستندات نشان می‌داد اقدامات متهمان به صورت سازمان‌یافته، زنجیره‌ای و مسلحانه انجام شده و گستردگی اقدامات آنها موجب ورود خسارات عمده به اموال مردم و اختلال شدید در نظم عمومی و ایجاد ناامنی شده است. با توجه به مجموعه مستندات موجود در پرونده، حمید و سعید از بابت افساد فی الارض و محاربه به اعدام محکوم شدند. آن طور که خبرگزاری میزان گزارش کرده، پس از ابلاغ دادنامه، متهمان نسبت به رأی صادرشده فرجام‌خواهی کردند اما دیوان عالی کشور با بررسی اقدامات متعدد مجرمانه آنها و مستندات موجود در پرونده، فرجام‌خواهی را رد و حکم اعدام را تأیید کرد. با طی تشریفات قانونی، حکم اعدام اجرا شد و حمید و سعید به دار مجازات آویخته شدند.